

جنگ هایی که در ماه شعبان اتفاق افتاد

پس از پایان نبرد احد ، مسلمانان به مدینه بازگشتند و شب سختی را گذراندند چرا که از یک طرف...



حمراء الاسد

پس از پایان نبرد احد ، مسلمانان به مدینه بازگشتند و شب سختی را گذراندند چرا که از یک طرف، از بیشتر خانه ها صدای ناله و نوحه سرائی بازماندگان بلند بود و از طرفی احتمال شورش منافقان و یهودیان ضد اسلام و مسلمانان وجود داشت به همین جهت پیامبر از سوی خداوند مأموریت یافت فردای همان شب دشمن را تعقیب کند.

بر این اساس تمام کسانی که دیروز در احد بودند حق داشتند در تعقیب دشمن شرکت کنند. پیامبر ابن ام مکتوم را جانشین خود در مدینه قرار داد و پرچم لشکر را به دست علی علیه السلام داد.

از آن سو رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز در حمراء الاسد توقف کرد و شب ها دستور می داد لشکریانش در منطقه وسیعی از بیابان در نقاط مختلف - و به نقل بعضی در پانصد جای آن بیابان - آتش روشن کنند و در این میان معبد خزاعی - (که در حال شرك به سر می برد ولی در دل پیغمبر را دوست می داشت و مانند افراد دیگر قبیله خود یعنی قبیله خزاعه از هواداران آن حضرت بود) خود را به حمراء الاسد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانده و تأسف خود را از ماجرای جنگ احد به پیامبر (ص) گفت و سپس به سوی مکه حرکت کرد و در «روحاء» به ابوسفیان و لشکر قریش رسید.

ابوسفیان که معبد را دید از او پرسید: معبد! چه خبر؟ معبد که شاید از تصمیم آن ها با خبر شده بود و یا به منظور جلوگیری از فکر بازگشت، جواب داد: خبر تازه این که محمد با لشکری که تاکنون در عمر خود نظیرش را ندیده بودم به تعقیب شما از یثرب بیرون آمده و به سرعت می آیند و جوش و حرارتی که من از آن ها دیدم قابل شرح و توصیف نیست، زیرا جمعی که در جنگ احد نبوده اند در این سفر آمده اند تا غیبت خود را در آن روز تلافی کنند و آن ها هم که آن روز بوده اند تصمیم گرفته اند به هر قیمتی که شده شکست آن روز را جبران کنند و کینه سختی از شما به دل گرفته اند.

ابوسفیان با نگرانی پرسید: معبد چه می گویی؟ معبد گفت: به خدا سوگند گمان می کنم هنوز از این جا حرکت نکرده باشید که گوش اسبان شان از دور پیدا شود! ابوسفیان گفت: ما تصمیم گرفته ایم به یثرب باز گردیم و با يك حمله دیگر کار بقیه را هم یکسره کنیم! معبد گفت: ولی من این کار را به هیچ نحو صلاح نمی دانم و اشعاری نیز در این باره گفته ام که اگر می خواهی برای تو بخوانم. ابوسفیان با بی صبری گفت: بخوان ببینم چه گفته ای؟

معبد که پیش بینی چنین برخوردی را با ابوسفیان کرده بود، در راه، درباره ی اهمیت لشکر مسلمانان و ترس ابوسفیان و همراهانش اشعاری سروده بود. که برای او خواند و ابوسفیان با شنیدن آن اشعار و سخنان معبد رعب و وحشتی در دلش افتاد. در این خلال صفوان بن امیه نیز که از بزرگان لشکر قریش بود و از تصمیم آن ها به بازگشت به یثرب مطلع شد به نزد ابوسفیان آمده و گفت: چنین کاری نکنید، زیرا این مردم اکنون زخم خورده و خشمناک اند و این ترس وجود دارد که اگر ما مجدداً با آنان رو به رو شویم این بار با تلاش بیشتری جنگ کنند و بر ما غالب شوند و جنگ شان غیر از جنگ چند روز پیش باشد!

برای ابوسفیان همین گفتار صفوان کافی بود که از تصمیم خود منصرف شده و بهانه ای برای بازگشت به مدینه به دست آورد و از این رو بی درنگ دستور حرکت داد و به سرعت راه مکه را در پیش گرفتند.

ابو سفیان نیز با شنیدن گزارش معبد خزاعی از حمله به مدینه منصرف شد و راه مکه را در پیش گرفت.